

# ضرب المثل‌ها و زبان‌زدهای استرآبادی

قسمت بیست و چهارم



■ محمد رضا اثنی‌عشری  
فرهنگی بازنشسته و فعال  
در حوزه پژوهش‌های فرهنگی استرآباد

## یادداشت

در شماره قبل فصلنامه میرداماد (شماره سی و یکم)، بخش نخست زبان‌زدها و مثل‌های حرف «ک» با مثل «کاراش گندِ نفت میده» شروع شده و به زبان‌زد «کَلِهْ گنده نعمته، لینگِ گنده نکبته» ختم شد. در این شماره نیز، بخش دوم زبان‌زدها و مثل‌های حرف «ک» با اصطلاح «کم‌پهلو» شروع شده و به مثل «... که مال خودت نیست چنار نَلَوندان» پایان یافته است.

یادآوری ۱: لازم به ذکر است که آوانویسی زبان‌زدها و مثل‌ها به روش IPA انجام شده است.

یادآوری ۲: منابع مورد استفاده، در دفتر نشریه موجود است.

یادآوری ۳: هرگونه استفاده از مثل‌ها، اصطلاحات و زبان‌زدها تنها با ذکر منبع مجاز است.

## حرف (ک) [c-k] (بخش دوم)

■ **کم پهلُو** [cam-palu] (اصطلاح مَثَل گونه/ خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این اصطلاح به صورت کم پهلُو آدم بیان شده و در برخی عبارات و جملات زبان زد می‌سازد. در ادبیات فارسی اصطلاح «پُر پهلُو» به معنی «کسی که از قَبَلِ او توانگر توان شد» رایج است، لکن ظاهراً اصطلاح کم پهلُو که به نوعی در مفهوم متضاد پُر پهلُو است، بیشتر در ادبیات استرآبادی به کار می‌رود. / مفهوم اصطلاح: تهیدست، تنگدست، بدون پشتوانه مالی.

■ **گُمشی رُو بیدی، با چاژق پاتُو میاد بالا** [comfi re ru bidi ba tʃaroqpatow mijad bala] (مَثَل / خاص) ریشه مَثَل: در فرهنگ ساکنان روستاهای پیرامون استرآباد - به ویژه روستاهای کوهستانی - به واسطه معماری متأثر از اقلیم و هم‌چنین خویشاوندی اغلب ساکنان روستا، حریم شخصی تعریف متفاوتی داشته، فضای خانه جزو حریم شخصی محسوب نمی‌شده و همسایگان به راحتی می‌توانستند هم‌زمان با صدا زدن صاحب‌خانه و سلام کردن و «یا الله» گفتن (با صدای بلند)، وارد خانه شوند، از همین رو اهل خانه همیشه پوشیده، دارای حجاب و آماده پذیرش دیگران بودند. حال آن‌که در شهر استرآباد بافت اجتماعی متنوع و رابطه خویشاوندی بین ساکنان کمتر بوده، به همین واسطه خانه‌ها درون‌گرا و محصور بوده‌اند و ورود به محوطه حیاط خانه و پس از آن به فضاهای اندرونی آداب خاصی داشته است. لذا گاهی برخی روستائیان که به خانه‌های ساکنان شهر استرآباد می‌آمدند، طبق آداب و عادات خود رفتار کرده با گفتن «یا الله» و سلام (با صدای بلند) بلافاصله وارد اندرونی می‌شدند و ساکنان شهر نیز طبق آداب خود این رفتار را نمی‌پسندیدند. / اشاره مَثَل: ۱- این مَثَل به تنوع و تفاوت خرده‌فرهنگ‌های قومی موجود در ولایت استرآباد (استان گلستان کنونی) اشاره دارد. ۲- این مَثَل نشان می‌دهد که برای عموم ساکنان شهر استرآباد، نهایت بی‌ملاحظگی یک شخص وارد شدن به فضای داخلی خانه با کفش و پایبج بوده است. از سوی دیگر نشان می‌دهد که اشخاص برای ورود به خانه باید علاوه بر کفش پایبج (کتر) خود را نیز باز می‌کرده‌اند، که ظاهراً این موضوع به خاطر خاکی بودن جاده‌ها و گل‌ولای بودن آن‌ها در زمان بارندگی بوده است. ۳- با توجه به آن‌که عبارت و اصطلاح «پاتابه باز کردن» در ادبیات عامه فارسی به کهنی رحل اقامت افکندن و لنگر انداختن است، این مَثَل نشان می‌دهد که ساکنان استرآباد به پذیرش میهمان و اقامت دیگران در خانه خود مشکلی نداشته‌اند، لکن مشکل آن‌ها کیفیت حضور میهمان بوده است. / **گُمشی** [comfi]: ۱- کومشی، قومسی، سمنانی، اهل ولایت (استان) سمنان. ۲- شاه‌کویی، اهل شاه‌کوه. ۳- کوه‌نشین، پُشت‌کوهی، عموم ساکنان روستاهای کوهستانی جنوب استرآباد. ۴- اهالی شهر استرآباد عموم همسایگان جنوبی خود را «گُمشی» می‌گفته‌اند. / **رُو بیدی** [ru bidi]: رو بدهی، به واسطه حسن خلق و خوش‌رفتاری با کسی او را دلیر و گستاخ کردن. / **چاژق پاتُو** [tʃaroqpatow]: چارق و پاتابه، پاپوش و پایبج، کفش و پایبج. / **پاتُو** [patow]: ۱- پاتابه، پایبج. در ادبیات عامه استرآبادی واژه پاتابه، به‌طور مستقل، غالباً به صورت **پاتُوئه** [patow:e / patowwe] و در جملات به صورت «پاتُو» بیان می‌شود. ۲- نواری پشمین به عرض ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر و طول ۱۲۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر که از محل ساق پا تا

زیر زانو روی شلوار می‌بندند تا هم از نفوذ جانوران گزنده به پاچه شلوار جلوگیری شود، هم ساق پا گرم بماند، هم پاچه‌های شلوار کثیف نشود، هم هنگام عبور از داخل بوته‌های خاردار از عبور خار از پارچه شلوار جلوگیری کند، هم به عنوان ضربه‌گیر عمل کند و هم در مسیرهای طولانی، در صورت بروز حادثه و ضرب‌دیدگی، از این نوارهای پشمین برای بستن محل ضرب‌دیدگی استفاده شود. / بالا: ۱- داخل، داخل اندرونی. ۲- از آن‌جا که بناهای استرآباد غالباً روی کرسی چینی بنا شده‌اند و سلط آن‌ها بالاتر از سطح حیاط است، غالباً اتاق را «بالا» می‌گویند، ولو ساختمان یک طبقه باشد. مثلاً به جای «بفرمایید داخل»، می‌گویند: «بیا بالا». / معادل مَثَل: «گدا رو که رو بدی صاحب‌خونه میشه».

■ **گُمشی کارگن باشه، ولایت خودش کار بسیاره** [comfi carcon bafe velajate xodef caɪ besjare] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل به صورت **گُمشی اگر کارگن باشه، چارده دامغان کار بسیاره** نیز بیان می‌شود. / ریشه مَثَل: این مَثَل در موضوع مهاجرت تعداد زیادی از اهالی ولایت کومش (سمنان) به ولایت استرآباد، در طی سالیان متمادی، ریشه دارد. در بین بازاریان استرآباد مشهور بود که گُمشی‌ها برای خود با جدیت و با تمام وجود کار می‌کنند، اما برای دیگران از کار می‌زنند و از زیر کار در می‌روند. برخی استرآبادی‌ها نیز به دلیل عدم شناخت کامل از مشکلات مهاجرین، تصور می‌کردند که آن‌ها تنها برای بهره‌برداری از نعمت‌های طبیعی استرآباد به این ولایت کوچیده‌اند و اگر اهل کار و تلاش بودند می‌توانستند در ولایت خود تلاش کنند؛ که البته بعدها خلاف این امر به استرآبادی‌ها ثابت شد و پس از گذشت مدت کوتاهی کومشی‌ها به عنوان انسان‌های سخت‌کوش شناخته و مشهور شدند. / کاربرد مَثَل: در توصیف کسی که از عهده کارهای شخصی خود بر نمی‌آید، اما وعده انجام کارهای بزرگ را می‌دهد. / معادل مَثَل: ۱- معادل مَثَل فارسی «اگر بیل زنی، باغچه خودت رو بیل بزنی». ۲- این مَثَل در یک مفهوم معادل مَثَل‌های «تو که لایبی بلدی چرا خودت خوابت نمی‌بره؟» و «کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی» نیز هست.

■ **گُمشی همسایه نیمشه، درخت توت سایه** [comfi hamsajje nemeje deraxte tut saje] (مَثَل / عام) این مَثَل شکل تغییر یافته و بومی شده‌ی مَثَل «درخت توت سایه همیشه» است. چنان‌که در شکل استرآبادی این مَثَل نیز گُمشی به درخت توت تشبیه شده و معنی مَثَل را باید از جزء دوم آن (درخت توت سایه همیشه) یافت. / توضیح: هرچند بخش دوم این مَثَل عمومی بوده و خاص مردم استرآباد نیست، لکن این‌که مردم استرآباد از بین هزاران مَثَل فارسی این مَثَل را برگزیده‌اند، به این دلیل است که پرورش کرم ابریشم در استرآباد رایج و به تبع آن درخت توت نیز در این شهر زیاد بوده، به همین واسطه اهالی این شهر درخت توت و ویژگی‌های آن را به خوبی می‌شناخته‌اند. به عبارت دیگر، این مَثَل برای مردم استرآباد مصداق عینی داشته است. / ریشه مَثَل: اقوام ولایت سمنان در ادوار مختلف به دلایل مختلف اعم از خشکسالی، بیماری‌های فراگیر، زلزله، و مشکلات اقتصادی به ولایت استرآباد کوچیده‌اند، لکن به دلیل نزدیکی با ولایت اصلی خود همواره ارتباط خود را با موطن آباء و اجداری حفظ کرده و در جامعه استرآبادی استحاله نشده بودند و در استرآباد هم به دلیل کثرت جمعیت، بیشتر با هم‌ولایتی‌های خود

در ارتباط بودند و جزو نخستین اقوامی بودند که حسینی، تکیه و مسجد قومی با عنوان فلان جایی‌های مقیم استرآباد (گرگان) دایر کردند، یعنی اگرچه در استرآباد یا گرگان هستیم، لکن قرار نیست استرآبادی باشیم، بلکه تنها مقیم استرآبادیم، لذا از سوی استرآبادی‌ها نیز تصور می‌شد پس از بهبود شرایط، به موطن خود بازخواهند گشت. / اشاره مَثَل: ۱- این مَثَل به شناخت مردم استرآباد از مهاجرین ولایات جنوبی مجاور استرآباد اشاره دارد. ۲- این مَثَل به جایگاه ویژه همسایه در جامعه سنتی استرآباد اشاره دارد. ۳- در ادبیات عامه فارسی، خزان کردن درخت توت لحاظ شده، لذا این مَثَل در مورد اقوام کوچ‌رو که در جایی به صورت موقتی سکونت دارند اشاره دارد، مانند درخت توت که در فصل خزان سایه ندارد. لکن در ادبیات عامه مردم استرآباد علاوه بر ویژگی مذکور، چون شاخه‌های درخت توت را برای تغذیه کرم ابریشم قطع می‌کنند، بنابراین این درخت سایه مناسبی نخواهد داشت. از سوی دیگر در فصل تابستان ریزش بیش از حد میوه‌های رسیده توت، اجازه نشستن در زیر درخت و استفاده از سایه آن را نخواهد داد. / نِمِشِه [nemeʃe]: نمی‌شود. / مفهوم مَثَل: همان‌طور که نمی‌توان روی درخت توت به عنوان سایه حساب کرد، روی کمشی هم نمی‌توان به عنوان همسایه حساب کرد. / کاربرد مَثَل: در توصیف کسی که نمی‌توان به او تکیه کرد.

■ **گنجی تا زور نبینه، روغن پس نِمِدِه** [condʒi tɑ zuɹ nabine roʒɑn pas nemeʃe] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون **گنجی بایس زور بیوینه تاروغن پس پِدِه** و... نیز بیان می‌شود. / ریشه مَثَل: این مَثَل در وجود کارگاه‌های متعدد روغن‌کشی کنجد (جوازگری) و ارده‌کشی استرآباد ریشه دارد. / **گنجی** [condʒi]: کنجد. نوعی دانه روغنی. / **زور دیدن**: ۱- تحت فشار قرار گرفتن ۲- مورد تحدید قرار گرفتن. / **روغن پس دادن**: ۱- مفید واقع شدن. ۲- ثمر دادن، بهره دادن. ۳- کنایه از پرداخت وجه، معادل نم پس دادن. / **بیوینه** [bivine]: ببیند. / مفهوم مَثَل: برای رسیدن به نتیجه مطلوب باید از اهرم فشار استفاده کرد. / کاربرد مَثَل: ۱- در مورد کسی که با زبان خوش کاری را که باید انجام دهد، انجام نمی‌دهد. ۲- در مورد کسی که بدهی و قرض خود را ادا نمی‌کند. ۳- در مورد کسی که به راحتی حاضر به اعتراف کردن نیست. ۴- در مورد شخص یا جامعه‌ای که تحت فشار و شرایط سخت مطیع و رام می‌شوند.

### ■ **کنقل ر بچه مگنه تلوّش میان دستِ مار پیئر بچه مرِه**

[canʒɑl re betʃtʃe meccene taluʃ miʃɑne daste mɑr-pi:ɑre betʃtʃe mere] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون **کنقل ر یکی دیگه مگنه، تلوّش میان پَر و پاچه ما مرِه** نیز بیان می‌شود. / ریشه مَثَل: این مَثَل ریشه در این باور دارد که مسؤل رفتار کودکان والدین آن‌ها هستند، چراکه هر رفتاری که از کودکی سر می‌زند در نتیجه تربیت او نزد والدین است. این مَثَل به نوعی متضاد مَثَل «ماران کنند، موران کشند» است که یعنی والدین ظلم و جور می‌کنند و بی‌عدالتی روا می‌دارند و تاوان آن را فرزندان‌شان می‌دهند. / اشاره مَثَل: ۱- این مَثَل به طبیعت مراتع استرآباد که رویشگاه گیان کنگر است، اشاره دارد. به عبارت دیگر، کثرت وجود گیاه کنگر و شناخت آن براساس

تجربه زیستی، الهام بخش مردم استرآباد برای خلق این مَثَل بوده است. ۲- این مَثَل به این موضوع اشاره دارد که در گذشته گاهی بچه‌ها برای چیدن کنگر و خوردن آن‌و یا چیدن میوه‌ها و صیفی جات وارد باغچه‌های شخصی درون شهر شده و صاحب باغچه آن‌ها را گرفته، نام و نشان آن‌ها را می‌پرسید و شایع می‌کرد که فلان شخص فرزندش را دزد بار آورده و یا گوش بچه را می‌گرفت و با بچه تا خانه نزد والدین او می‌رفت و پدر و مادرش را بابت این کار سرزنش و سرافکنده می‌کرد. / **گَنَقَل** [canGal]: کنگر علوفه‌ای. نوعی گیاه خودرو با نام علمی [Gundelia]، که یک سرده از تیره کاسنیان است و مصرف خوراکی دارد. این گیاه در فصل‌های بهار و تابستان، در تمامی مراتع، دشت‌ها و کنار جوی‌ها و هر زمین رها شده و بایر شهر و ولایت استرآباد (گرگان و استان گلستان کنونی) می‌روید. در گذشته ساقه این گیاه به صورت خام و پخته توسط اهالی استرآباد به عنوان خوراکی مصرف می‌شده است. / **میگنه** [meccene]: می‌گند، می‌چیند. / **تَلو** [talu]: تیغ، خار / **تَلوش** [talu]: تلویش، تَلوی آن، تیغ آن، خار آن. / **مار پیئر** [mar-pi:are]: مادر و پدر، پدر مادر. والدین. / **میره** [mere]: می‌رود. / مفهوم مَثَل: هر رفتار ناشایستی که از کودک سر بزند، والدین او نکوهش خواهند شد که چنین کودکی تربیت کرده‌اند. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان پند و اندرز به والدین در باب تربیت فرزندان. ۲- پدر و مادری که نمی‌خواهند مسؤولیت رفتار فرزندشان را بپذیرند، برای صلب مسؤولیت از خود، این مَثَل را به کار می‌برند. / معادل مَثَل: این مَثَل در یک مفهوم معادل مَثَل «گنه کرد در بلخ آهنگری، به ششتر زدند گردن دیگری» است.

■ **کنیز حاج مدباقر رُممانه** [canoze hadʒ madbaqeɾ re momane] (مَثَل / عام) در ادبیات عامه فارسی این مَثَل به صورت «مثل کنیز حاج باقر می‌مونه» بیان می‌شود و در ادبیات عامه استرآبادی نیز گاهی در قالب جملات دیگری چون **کنیز مار حاج مدباقر رُممانه** یا **کنیز کل مدباقر رُممانه**، ارباب از دستش به **آمانه** و... بیان می‌شود. / **مدباقر** [madbaqeɾ]: محمدباقر / **رُممانه** [momane]: می‌ماند، همانند است. شبیه است. / مفهوم مَثَل: زیاد نق می‌زند، زیاد عُرم می‌زند، عُرُرو.

■ **کنیز حاج مدباقر، هَی وِر وور، هَی قِر و فر** [canize hadʒ madbaqeɾ hay ve:ro ve:ɾ hay Ge:ro feɾ] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآبادی گاهی این مَثَل به صورت **کنیز حاج مدباقر، هَی وِر وور، هَی هِر و کِر** نیز بیان می‌شود. / **هَی** [hay]: مدام، مداوم، همواره / **وِر وور** [ve:ro ve:ɾ]: نوعی صوت نشان دهنده‌ی زیاد سخن گفتن، پیوسته سخن گفتن. / **قِر و فر** [Ge:ro feɾ]: ۱- ناز و کرشمه، ناز و ادا ۲- بهانه‌جویی، بهانه‌تراشی. / **هِر و کِر** [he:ro ceɾ]: نوعی صوت نشان دهنده‌ی زیاد خندیدن، پیوسته خندیدن. در استرآبادی **هرهر کِر کِر** نیز می‌گویند. / مفهوم مَثَل: ۱- پُرچانه و با ناز و ادا. کسی که مداوم و پی‌درپی حرف می‌زند و ناز و کرشمه‌اش زیاد است. ۲- کسی که به جای کار کردن حرف می‌زند و بهانه‌تراشی می‌کند.

■ **کوچیکا خطا کُئن، بزرگا عطا کُئن** [cutfika xata conan bozorʒa ʔata conan] (مَثَل / عام) در ادبیات عامه فارسی این مَثَل به صورت از «خردان خطا، از بزرگان عطا» بیان می‌شود. / مفهوم مَثَل: بخشش از بزرگان است. / معادل مَثَل: این مَثَل معادل مَثَل فارسی «از خُردان لخشیدن، از بزرگان بخشیدن» و نیز معادل مَثَل استرآبادی «از کوچیکا ریدن، از بزرگا پوشیدن» است.

■ **کورآمِ مدانه مایی شورِه** [curam medane ma:i jure] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل به صورت **هر کور و گری مدانه ماهی شورِه** نیز بیان می‌شود. / ریشه مَثَل: این مَثَل ریشه دارد در وجود ماهی در رژیم غذایی ساکنان استرآباد. / اشاره مَثَل: ۱- این مَثَل به استفاده اهالی استرآباد از ماهی شور (ماهی نمک‌سود) اشاره دارد. ۲- این مَثَل به این موضوع اشاره دارد که برخی اهالی استرآباد باور داشتند چون ماهی‌های دریای کاسپین در آب شور پرورش می‌یابند، نمک دریا جذب بدن آن‌ها شده و ذاتاً شورمزه هستند. ۳- این مَثَل به این موضع اشاره دارد که اهالی استرآباد هنگام طبخ ماهی تازه، برای ازبین رفتن بوی بد آن، مقدار زیادی نمک به آن می‌زدند و به همین واسطه شور بودن ماهی جزو عادات غذایی آن‌ها بوده است. ۴- این مَثَل اشاره‌ای پنهان دارد به این باور که خوردن نمک زیاد موجب کوری می‌شود. / **کور:** ۱- نایننا. ۲- مجاز جزء از کل؛ به معنی هرکسی، همه کس، همگان. / **مدانه** [medane]: می‌داند، اطلاع دارد. / **مایی** [ma:i]: ماهی. / مفهوم مَثَل: ۱- بسیار بدیهی و روشن است. از کثرت وضوح نیازی به توضیح ندارد. ۲- پی بردن به برخی چیزها نیاز به برخورداری از تمام حواس ندارد و گاهی داشتن یک حس کافی است، چنان‌که برای فهمیدن مزه شور، تنها داشتن حسن چشایی کافی است. / کاربرد مَثَل: در بیان وضوح و روشنی یک موضوع به کار می‌رود.

■ **کوربَو بالا سُفالا خانه‌شان بَو میکِشه** [curbaw bala sofala xaneʃan baw meceʃe] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون **چَن شوئه گوربَو سِر سُفالِ (دیفالِ) خانه‌شان بَو میکِشه** ... نیز بیان می‌شود. / ریشه مَثَل: ۱- مردم استرآباد باور دارند که اگر چند شب پیاپی جُغد روی سقف یا دیوار یا درخت و هر مکان دیگر از خانه آواز سر دهد، یکی از ساکنان آن خانه خواهد مُرد و یا اهالی خانه باید در انتظار حادثه‌ای شوم و نامیمون باشند. ۲- اهالی استرآباد باور دارند که جُغد مرگ افراد و یا حوادث ناگوار را پیش‌بینی می‌کند و به همین واسطه پیشاپیش نوحه‌سرایي و عزاداری می‌کند. / **گوربَو** [curbaw]: جُغد / **سُفالا** [sofala]: سفال‌ها، سفال بام‌پوش. ۲- مجاز از سقف. / **بَو (کشیدن)** [baw]: ۱- صوتی است برای نشان دادن آواز و صدای جُغد. ۲- صوتی است برای نشان دادن صدای صُجّه و گریه و زاری. / **میکِشه** [meceʃe]: می‌کشد، سر می‌دهد. / **چَن شوئه** [ʃan ʃow:e]: چند شب است. / مفهوم مَثَل: ۱- اتفاق ناگواری روی خواهد داد. ۲- کسی خواهد مُرد. / کاربرد مَثَل: در توصیف حال کسی که رو به موت است و از بهبودی او قطع امید کرده‌اند به کار می‌رود. / معادل مَثَل: «بوی الرّحمن اش بلند شده».

■ **کورسو چراغ موشی، بتره از خاموشی** [kursu ceraq-muʃi betar ʔaz xamuʃi] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل به صورت **پت پتِ پتِ چراغ موشی بهتر از خاموشی** نیز بیان می‌شود. / **چراغ موشی**: نوعی منبع نور که با سوزاندن انواع روغن اعم از روغن پیه، روغن زیتون و بعدها با نفت، تولید روشنایی می‌کرده است. ابتدا به نوعی پیه‌سوز کوچک که شبیه به موش بوده اطلاق می‌شده و در دوران متأخر به نوعی لامپای حباب‌دار، با مخزن شیشه‌ای کوچک چراغ موشی می‌گفتند. / **پت پت** [pet-pet]: نوعی صوت برای نشان دادن روشن و خاموش شدن چراغ و قطع و وصل شدن نور. / مفهوم

مَثَل: اندکی از یک چیز بهتر است از نبودن آن. / کاربرد مَثَل: در بیان قناعت کردن. در بیان راضی شدن به حداقل از چیزی در مقابل عدم آن چیز. / معادل مَثَل: «کاچی به از هیچچی» یا «در بیابان لنگه کفش هم غنیمت است».

■ **گورک تا نپزه، سر واز نُمکُنه** [curac ta napeze sa vāz nomokone] (مَثَل / عام) این مَثَل در نقاط مختلف قلمرو زبان فارسی به اشکال گوناگون بیان می‌شود. در ادبیات عامه استرآباد این مَثَل گاهی در قالب جملات دیگری چون **گورک بایس بپزه تا دهن واز گُنه** و یا **بایس بذاری گورک بپزه تا خودش سر واز گُنه** و یا **گورک که پخته شد، خودش سر واز مُکُنه** و... نیز بیان می‌شود. / اشاره مَثَل: در طب سنتی استرآباد توصیه می‌شد جوش‌های چرکی را نترکانیده، چرک آن را خارج نکنند و بگذارند خودش سر باز کند و چرک‌هایش خارج شود. / **گورک** [curac]: دمل، جوش چرکی، نوعی جوش برجسته روی پوست که مرکز آن سفید و اطراف آن ملتهب و قرمز است و داخل آن پُر است از چرک و عفونت. / **نپزه** [napeze]: نپزد، پخته نشود، رسیده نشود. / **واز** [vāz]: باز، گشاده، متضاد بسته. / **نُمکُنه** [nomokone]: نمی‌کند. / مفهوم مَثَل: ۱- صبوری پیشه کردن. ۲- آخر هر سختی گشایش و راحتی است. ۳- فساد که از حد بگذرد، خودش خود را دفع خواهد کرد. / کاربرد مَثَل: ۱- در توصیه به صبور بودن. ۲- در بیان این‌که وقتی فساد در جامعه زیاد شود و به حد انفجار برسد، در پی آن اصلاحاتی خواهد بود. ۳- در بیان این‌که تازمانی که فساد و فقر اقتصادی در جامعه به حد انفجار نرسد، جامعه هیچ خروش و قیامی نخواهد کرد.

■ **کوزه، خُبه میان راه چشمه بَشکُنه** [cuze xobe mijane ra tʃeʃme beʃcene] (مَثَل / خاص) در ادبیات عامه استرآباد گاهی این مَثَل در قالب جملات دیگری چون **کوزه اگر مَشکُنه، بایس مین راه چشمه بَشکُنه** و... نیز بیان می‌شود. / اشاره مَثَل: در ادوار گذشته، پیش از آن‌که آب آشامیدنی شهر گرگان لوله‌کشی شود، یکی از منابع تأمین آب شُرب اهالی شهر، آبی بود که از مظهر دو قنات سرخواجه و سرچشمه بیرون می‌آمد. اهالی شهر آب مصرفی خود را با کوزه از این منابع آب برمی‌داشتند و به مظاهر قنات نیز «چشمه» می‌گفتند. البته در روستاها نیز مرسوم بود که اهالی آب شرب را به وسیله کوزه از چشمه برمی‌داشتند. / **خُبه** [xobe]: خوب است، بهتر است. / **بَشکُنه** [beʃcene]: بشکند. / مفهوم مَثَل: در راه هدف فدا شدن ارزشمند است.

■ **گُولُو مُرغ** [culu morG] (اصطلاح مَثَل‌گونه / عام) در ادبیات عامه استرآباد این اصطلاح در جملات مختلف زبان‌زدهای متعدد می‌سازد؛ مانند: **گُولُو مُرغِ رُمُمانه** یا **این چُسه جاپیه عین گُولُو مُرغ؟** و... / **گُولُو** [culu]: ۱- لانه، آشیانه پرندهگان و جانواران کوچک و برخی حشرات؛ مانند **بند گُولُو** [bande-culu] که به تار عنکبوت می‌گویند. ۲- کنایه از خانه یا هر مکان بسیار کوچک. ۳- واژه گُولُو در ادبیات عامه استرآباد به صورت **گُلو** [colu] نیز بیان شده و در گویش تبریزی به آن **گُلی** [coli] می‌گویند.

■ **کو مصطفی که بخواند رقم؟** [cu mostafa ce bexānān raGam] (زبان‌زد / خاص) ریشه زبان‌زد: اهالی استرآباد بر این باورند که در آستانه وقوع واقعه کربلا، قاصدی به نام مصطفی از جانب امام حسین (ع) به استرآباد آمده و در روزهای چهارم تا هفتم محرم ضمن خواندن متن نامه امام حسین، از مردم دعوت

کرده است که به یاری امامشان بشتابند. / **رقم:** نامه، مکتوب. / مفهوم زبان زد: دیگر دعوت کننده و هدایت کننده ای نیست. دیگر کسی نیست که در مردم جوش و خروشی به پا کند. / کاربرد زبان زد: ۱- گلایه از این که دیگر کسی نیست که جامعه را به شور و تحرک وا دارد. ۲- در بیان افسوس و حسرت بابت آن چه که از دست رفته و روزگاری که سپری شده.

■ **...ون [un...]** (اصطلاح/ عام) مثل ها و زبان زده های متعددی با این اصطلاح شروع می شود، لکن به دلیل جلوگیری از طولانی شدن مطلب تعداد بیست مثل و زبان زد را که با این اصطلاح آغاز می شوند، حذف کرده ایم.

■ **...ون به ...ون [un be ... un...]** (اصطلاح/ خاص) مفهوم اصطلاح: ۱- پشت به پشت. دو چیز یا دو کس که پشت به یکدیگر دارند. ۲- پیایی، پی در پی، مداوم، ممتد.

■ **...ون به ...ون نیشستن [un be ... un nefestan...]** (زبان زد/ خاص) اشاره مثل: این مثل اشاره دارد به داستان هفت باجناق که آن ها را داخل یک تنور بزرگ گذاشتند، دیدند همه پشت به پشت هم نشسته اند و در سخت ترین شرایط نیز حاضر نشده اند که با هم وفاق و اتفاق داشته باشند. / مفهوم زبان زد: ۱- بی محلی کردن، بی توجهی کردن. ۲- قهر بودن. ۳- اختلاف و افتراق داشتن. / کاربرد زبان زد: ۱- بیشتر در توصیف ارتباط بین باجناق ها به کار می رود. ۲- در توصیف دو یا چند شخص که با هم رابطه خوبی ندارند.

■ **...کون که مال خودت نیست، چنار نلوندان [... un ce male xodet nis tʃenare nalvandān...]** (مثل/ خاص) گاهی این مثل در ادبیات عامه استرآباد در قالب جملات دیگری چون **... که مال تو نباشه، چنار نلوندان پره توش؟** یا **... که از خودت نیست، بزنی پاره ش کن** و... نیز بیان می شود. / **نلوندان [nalvandān]:** نعلبندان، نام یکی از محله های سه گانه اصلی شهر استرآباد (بافت قدیم شهر گرگان کنونی) و نیز نام بازاری در شهر گرگان. / **چنار نلوندان [tʃenare nalvandān]:** ۱- چنار که نسل محله نعلبندان، که یکی از مشهورترین چنارهای شهر استرآباد بوده است. ۲- کنایه از بزرگی، ارتفاع زیاد و قطور بودن. ۳- در مقام تشبیه در مورد هر چیز بزرگ و قطور. / مفهوم مثل: از دیگران مایه گذاشتن، از جیب دیگری خرج کردن. از امکانات دیگران بی رحمانه و بدون ملاحظه استفاده کردن. / کاربرد مثل: وقتی کسی نهایت استفاده را از توان، امکانات، یا مال دیگران برده و هیچ ملاحظه ای در این زمینه ندارد، این مثل را در خطاب به او به کار می برند. مثلاً وقتی وسیله ای را از کسی قرض می گیرند و طوری از آن استفاده می کنند که احتمال خراب شدن آن وجود دارد، این مثل را به کار می برند. یا وقتی مسؤلیتی را به کسی می سپارند، که به واسطه آن مسؤلیت سلامت و جان آن شخص به خطر می افتد، این مثل را به کار می برند.